

چگونه « خردِ آذرِ فروز » تحول به « عقلِ روشنگر » یافت ؟ در فرهنگ ایران، خدا، برق است و انسان، برقگیر میباشد

مفهوم « خرد » در فرهنگ ارتائی ایران ، به کلی با مفهوم « خرد » در آموزه زرتشت و دین زرتشتی فرق دارد . در آموزه زرتشت ، « خرد » ، گوهر اصلیش را از دست میدهد، و تبدیل به « عقلِ روشنگر » می یابد، هر چند نیز همان واژه « خرد » بکار برده میشود . در واقع ، معنای واژه « خرد » ، در آموزه زرتشت و دریزدانشناسی زرتشتی ، تحریف و مسخ ساخته میشود .

خرد (xra+ratu = xratu) ، چنانکه خودِ واژه ، بهترین گواه بر آنست، تحول یابی « بُنِ آفریننده ، یا نخستین عنصر، ارتا یا رته » میباشد . گوهر ارتا (خدا) ، خوشه هست، و تخمها و بزرهای این خوشه هستند ، که در هرانسانی، « خرد » او میشوند . « تخم » در فرهنگ ایران ، اینهمانی با « آتش » و با « نی » داشت . به عبارت امروزه ، خدا یا ارتا (= مجموعه به هم پیوسته همه زندگی ها) ، خودش ، خوشه خرد (خوشه تخم = کانون آتش یا آذرخش ها = مجمر) هم هست ، که افشانده و پراکنده میشود ، و در روند افشانده شدن ، دگردیسی «= افتار = اوتار = ابدال » می یابد ، و خرد هرانسانی میشود . ارتا ، یا خدا ، چیزی جز « خوشه انسانها = کانون آتش های جان ها » نیست . در آموزه زرتشت ، خوشه بودن ارتا (ارتا خوشت = اردیبهشت) یا « راتو » ، نفی و طرد میگردد . اهورامزدا ی زرتشت ، دیگر گوهر خوشه ای

ندارد ، بلکه « روشنی بدون تخم » است. اهورامزدا ، روشنی « ان ا گره » ، یعنی « بی زهدان و بی تخم » هست . روشنی است که زاده نشده و نروئیده است . همین « اگره = اگر = ا- گر » ، « آذر = آ- زر » هست . او نمیتواند خود را بپراکند و بیافشاند ، و خرد خود را تحول به خرد همه انسانها بدهد . اهورامزدای زرتشت ، اساسا دیگر ، « تخم = آتش = نی » ، نیست ، که در فرهنگ ایران، اصل روشنی است . آموزه زرتشتی ، « روشنی نازادنی » را بر « آتشی که اصل تابندگیست » اولویت میدهد . به عبارت دیگر ، « تخم یا آتش یا نی » از اولویت انداخته میشوند . فراموش نباید کرد که انسان (= مردم = مر + تخم) ، تخم آفریننده هست ، چون در گوهرش ، جفت (مر ، امر) میباشد . مردم ، تخم آتش یا « ارتائی هست که دگر دیسی به خرد » می یابد . ارتا، در هستی انسان بطور زهشی immanent هست و ، افروخته میشود . در فرهنگ ارتائی ایران ، رابطه میان حقیقت (اصل زندگی) و انسان ، یا رابطه میان خدا و انسان، رابطه « دگر دیسی وجودی یا گوهریست » ، یا به عبارت دیگر ، خدا و انسان ، حقیقت و انسان ، رابطه جفتی باهم دارند . این رابطه ، عبارتهای گوناگون می یافت . از جمله در رابطه « آتش زنه با آتش گیره » عبارت بندی میشد. چگونه یک شراره و اخگر در آتش زنه، میگسترده و شعله آتش میگردد . خدا ، اخگریست که در انسان ، شعله میشود . رابطه خدا با انسان ، رابطه آتش زنه با آتش گیره بود ، نه رابطه « روشن کننده با روشن شونده » . آتش زنه و آتش گیره ، مانند « آب » با « تخم » باید باهم جفت شوند (هنجیدن = سنگیدن) تا پیدایش یابند . وجود انسان ، تخمیست (مر + تخم) که در افروخته شدن ، روشن میگردد و خودش، سرچشمه روشنی میگردد . در حالیکه در رابطه روشن‌گرو روشنی گیر، این « همگوهری » امتداد نمی یابد و از بین میرود . در اینجا، انسان ، از گوهر خودش (تخم = چتره) روشن نمیشود و به بینش نمیرسد و شاد نمیگردد و مهر نمی جوید . آتش زنه ، نطفه و تخم نرینه است و آتش گیره ، زهدان مادینه (= تن = نی) است که آن نطفه و جنین ، مانند اخگر در آتشدان جای میگیرد و با آن جفت میشود، و در پیوند یافتن باهم ، شعله ورمیشوند و زبانه هایشان در روزنه های حواس ، تبدیل به بینش میشوند . این رابطه

میان خدا با انسان ، یا بُن آفریننده زندگی با انسان ، بهتر درتصویر « آذرخش ابرتیره » برجسته و نمایان میگردید تا درتصویر آفتاب . تن انسان ، آتشدان و مجمر یا کانون یا آتشکده است که برقگیر است . برق ، آذرخش است که در این آتشدان میافتد ، یا آتش زنه ایست که آتش گیره را که حبه ذغالست ، میافروزد . یکی از نامهای « آذرخش » ، « ارتجک » است . « ارتجک » ، « ارته + جک » ، به معنای « نطفه و جنین و کودک ارته » میباشد ، چون پسوند « جک » ، همان واژه « زک = سک = زغ » میباشد که به معنای جنین و شکم هردوهست . نام دیگر « اخگر » در کردی ، « سکل » و در فارسی « سکار » و « زغال » است ، چون « سک + ال » ، « زغ + آل » به معنای نطفه و جنین و کودک خدای زایمان ، سیمرغ یا « ابرتیره » است . انسان از خدا یا ارتا (سیمرغ) ، روشن نمیشود ، بلکه خدا ، خوشه ای از زغالها و اخگرها و « آتش پاره ها » و « خرده آتوها » یا « تخم های آتش » یا « اثیر = آذر » یا « جمره » یا آتشته (اساسا به برق ، آتش یا آذر گفته میشده) هست که در آتشدان یا تن (زهدان) میافتد . خدا ، ابرتیره ایست که در خود ، جفت آذرخش (برق ، جمره ، آتش پاره ، آتش) هست و از این رو « سنگ » خوانده میشود . خدا ، آمیغ « آب و آتش » « ابرو برق » هست و در روان شدن آب از خود (باریدن) ، برق میزند و میخندد . برق یا آذرخش در فرهنگ ایران ، برق خندان هست . سیمرغ ، در باریدن (در آفریدن) ، خندانست ، میدرخشد . داستان « برخ اسود = آذرخش تیره » که عطار آورده و یهوه موسی را روزی سه بار با انتقاد میخنداند ، و به باریدن میآورد ، داستان همین خدای ایرانست . « خنده برق » ، خنده سیمرغ ، خدای جوانمرد و راد (ارتا) هست . در خودافشانی ، میخندد . با برق زدن ، تخمها (انسانها) را شعله ور ، و خندان میسازد . رابطه انسان و خدا ، رابطه برقگیر با برق است . خدا خودش ، در اخگر ، در جمره (چمره ، چمران ، شمیران) در ارتجک ، در سکل (زغال) ، آذر در تن انسان با انسان ، جفت میشود و در این جفت و سنگ ویوغ شوی ، افروخته و روشن میشود . در تبری به شراره و اخگر ، « جیم » هم میگویند که همان « بیما = جفت و همزاد » باشد . بهمن و ارتا (سیمرغ یا عنقا) در فرهنگ ایران ، وارونه اهورامزدا

زرتشت ، آذر فروزند ، نه روشن کننده . بهمن وارتا ، درجفت شدن با تن انسان، تخم آتش ، دانه زغال ، نطفه میشوند. آتش گیره (تن = آتشکده) ، با آتش زنه یا آتش افروز، جفت میشود، و افروخته میشود . انسان ، فتیله چراغ است و خدا کبریتی است که با آن، فتیله ، آتش میگیرد . با آتش زدن فتیله ، زغال (تخم یا نی) در وجود انسان ، میافروزد و میتابد و گرمی میدهد و از زبانه اش، روشنی میپراکند . سیمرغ ، آذرخش یا ارتجک یا سکل و جمره و اخگر (اخو+ گر) که از ابر بهاری با باران ، فرود میآید و تخم وجود انسان ، میروید و شعله ورمیشود. « و خشیدن» هم به معنای « روئیدن » و هم به معنای « شعله ور شدن و زبانه کشیدن و افروخته شدن » است . اینست که گلی که اینهمانی با سیمرغ (ارتا فرورد) دارد ، بوستان افروز خوانده میشود و نام ارتا فرورد ، فروز میباشد. با شناخت این اندیشه ژرف درباره شیوه پیوند خدا با انسان هست که میتوان هم شخصیت دینی « زال زر » را باز شناخت ، و هم با تجربه دینی کیخسرو در دژ بهمن در شاهنامه آشنا شد . همچنین تصویر « انسان ، که وجودی آبستن به خداهست » و در غزلیات مولوی باز برجسته میگردد ، بازتاب همین اندیشه در فرهنگ ایرانست .